

فلسفه لنین*

ملاحظات دیگ بر نقد اخیر آنتون پانه کوک به کتاب «ماتریالیسم و امپریو کریتسیسم» لنین

کارل گرش

برگردان: وحید تقوی

لنینیسم به غرب می رود

تفاوت چشمگیری وجود دارد بین تأثیری که رساله‌های کوتاه لنین و تروتسکی (که در نسخه‌های با ترجمه ضعیف و چاپ بد در طی و پس از جنگ جهانی منتشر شدند) بر اذهان انقلابیون اروپای غربی گذاشتند، و واکنشی که در اروپا و ایالات متحده نسبت به نخستین نسخه‌ی غیر روسی اثر فلسفی سال ۱۹۰۸ لنین در مورد «ماتریالیسم و امپریو کریتسیسم» (با چاپ دیر آن در ۱۹۲۷) نشان داده شد.

رادیکال‌های اروپائی آن نوشته‌های پیشین در مورد «تئوری مارکسیستی دولت و وظایف انقلاب پرولتاریائی» و نیز در مورد «وظایف بعدی حکومت شورائی» را بعنوان اولین اخبار قابل اعتماد از یک انقلاب پیروزمندانه پرولتاریائی و بمنزله رهنمودهای رادیکال برای قیام‌های در شرف وقوع خودشان، مشتاقانه مورد مطالعه قرار دادند. بطور همزمان، از سوی بورژوازی و حامیان رفرمیست و میانه‌روهای کائوتسکیستی‌اش در کمپ مارکسیستی، با آن آثار با بی‌اعتنائی، جعل و دروغگوئی، بهتان‌زنی، بیزاری و وحشتی شدید برخورد شد. وقتی که رساله فلسفی لنین بیرون آمد، کل صحنه عوض شد. لنین مرده بود. روسیه‌ی شوروی بتدریج تبدیل به دولت دیگری شده بود که غرق در نبردهای رقابتی بین «بلوک‌ها»ی قدرتی گوناگونی بود که در اروپائی شکل گرفته بودند و ظاهراً بسرعت از جنگ و مشکلات عمیق ولی گذرای بحران اقتصادی ناشی از جنگ، خود را بازمی‌یافتند. مارکسیسم با لنینیسم عوض شده بود، یا، اخیراً با استالینیسم، که اکنون اساساً نه بعنوان یک تئوری مبارزه پرولتاریائی، بلکه بعنوان فلسفه‌ی اداره دولت تلقی می‌شد، که نسبت به فلسفه‌های دولتی دیگر مثل فاشیسم در ایتالیا و دمکراسی در ایالات متحده تفاوت چندانی نداشت. حتی آخرین بازمانده‌های «ناآرامی‌های» پرولتاریائی پس از جنگ، با شکست خردکننده‌ی اعتصاب عمومی انگلستان و اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۲۱، و خاتمه‌ی خونین نخستین فاز و باصطلاح فاز «کمونیستی» انقلاب چین، سوسو زنان خاموش شد. از اینرو، روشنفکران اروپائی کاملاً آماده بودند که همراه با نوشته‌های اولیه‌ی فلسفی تاکنون ناشناخته مارکس (که اکنون توسط انستیتوی مارکس-انگلس-لنین در مسکو در یک شکل مجلل منتشر می‌شد)، مکاشفات

* این نوشته ابتدا در مجله‌ی «مارکسیسم زنده» Living Marxism سال چهارم شماره ۵ نوامبر ۱۹۳۸ که یک ژورنال کمونیست شورائی با سردبیری پل متیک (که گرش از همکاران نزدیک آن بود) منتشر شد. این مقاله بعداً در برخی از انتشارات بعدی کتاب پانه کوک تحت عنوان «لنین بمثابه فیلسوف»، بعنوان ضمیمه آن کتاب، مجدداً تجدید چاپ شد. م

فلسفی به همان نسبت «جالب و دل انگیز» پیرو بزرگ روسی مارکس -- که بالاخره هرچه نباشد امپراطوری تزاری را سرنگون کرده و تا زمان مرگش یک دیکتاتوری چالش ناپذیر را در آنجا ابقا نموده بود -- را بپذیرند.

اما آن اقشار پرولتاریائی در غرب اروپا که نخستین، جدی ترین، و پیگیرترین خوانندگان نوشته های انقلابی لنین در سال های ۲۰-۱۹۱۷ بودند، ظاهراً از صحنه محو شده بودند. در انظار عمومی، آنها یا با کاریزیست های (جاه طلبان) استالینیستی که به هر رنگی در می آمدند -- یعنی کسانی که تنها بخش باثبات اعضا بسرعت تغییر یابنده ی تمام احزاب کمونیست غیر روسی امروزه هستند -- تعویض شده بودند یا با نمونه تیبیک تحولات حزب کمونیست انگلستان، یعنی با اعضای که هرچه بیشتر از خود طبقات حاکم و حامیان طبیعی شان در میان کسانی با تحصیلات بالاتر با فرهنگ تر و قشر مرفهی از روشنفکران قدیم و جدید هستند و عملاً جایگزین عضویت پیشین پرولتاریائی شده اند. کمونیسم انقلابی پرولتاریائی به نظر می رسید که تنها در متفکرین منفرد و منزوی شده، و گروه های کوچکی مثل کمونیست های شورائی هلندی (که رساله مورد بحث از آنجا نشات گرفته) بقاء یافته است.

[با این وضعیت] شاید انتظار می رفت که کتاب لنین، وقتی که بالاخره در دسترس مردم اروپای غربی و آمریکا قرار گیرد، (بمنظور صریح گسترش آن اصول فلسفی مارکسیستی که پایه ی دولت کنونی روسیه و حزب کمونیست حاکم اش را شکل می دهد) با ستایش تقریباً جهانی مواجه شود. هیچ چیزی شبیه به آن بوقوع نپیوست. بی تردید فلسفه لنین آنطور که در آن کتاب ابراز شده، حتی از زوایه ی صرفاً تئوریک، نسبت به جامعه شناسی و فلسفه های خرده پاره و پراکنده ی سیستم های ضدانقلابی پیشین که در سیستم فلسفی فاشیسم موسولینی بطور مصنوعی به کمک فیلسوفان پیشین هگلی مثل جنتایل (Gentile) و دیگر آجدان های ویژه روشنفکر ساخته شده بودند بی نهایت سرآمدتر است. این اثر بطور غیر قابل قیاسی نسبت به حجم عظیم حرافی های مبتذل روزمره و آشغال های بی معنایی که در کار «تئوریک» آدولف هیتلر ژست جهان بینی (Weltanschauung) سیاسی-فلسفی می گیرد، سرآمدتر است. از اینرو، مردمی که می توانستند تازه گی و خردمندی در ایده های موسولینی بیابند، و منطق دلمرده گی رهبری آلمان را کشف کنند، البته نمی باید مشکلی می داشتند که آن حجم قابل ملاحظه از بد تعبیری، بدفهمی، و عقب مانده گی عمومی ای که ارزش تئوریک تلاش فلسفی لنین را معیوب می کرد را هضم کنند. حتی آن تعداد معدودی که امروزه با آثار فیلسوفان و دانشمندان مورد بحث لنین در سال ۱۹۰۸، و نیز با توسعه ی علوم مدرن در کل آشنا هستند، ممکن است کلاً قادر بوده باشند که از این اثر لنین (برای اینکه بشیوه ی دلپسند نویسنده اش سخن گفته شود) آن «گوهر» افکار روشن و پایدار انقلابی را بیرون بکشند. افکاری که «نهفته در آشغال» پذیرش غیرمجاز درک های منسوخ «ماتریالیستی» یک دوران تاریخی گذشته، و نیز به همان نسبت، سوءاستفاده ی تمام عیار از اصیل ترین تلاش های دانشمندان مدرن برای ترویج تئوری ماتریالیسم است. با این وجود، واکنش روشنفکر بورژوای مترقی در کل نسبت به تبلیغ دیرهنگام فلسفه ماتریالیستی لنین باید برای روس ها مایوس کننده بوده باشد؛ روس هایی که در موارد متعدد نشان داده بودند که به هیچ وجه از تمایل به تحسین تئوری های کوچک دست پرورده شان نمی گذرند -- حتی اگر تحسین از سوی منابع به لحاظ مارکسیستی «غیرمقدس»، مثل محافل علمی و فلسفی اروپای غربی و آمریکا باشد. در بین این مردم، آنقدر که بی اعتنائی و حتی ناخوشایندی، و نوعی شرمنده گی مؤدبانه در این مورد موجود بود (یعنی درست همان مردمی که

تحسین‌شان بیش از همه گرامی داشته می‌شد) خصومت علنی وجود نداشت.

این سکوت ناراحت‌کننده نیز برای مدت زمانی طولانی با هیچ حمله‌ی جدی و شدیدی از طرف اقلیت مارکسیست چپِ رادیکال مختل نشد. اقلیت مارکسیستی که قبلاً با چنان قدرت و شدتی بر هر گونه کوششی از سوی لنین و پیروان و جانشینان‌اش جهت تبدیل اصول سیاسی و تاکتیکی‌ای که بطور موفقیت‌آمیز توسط بلشویک‌ها در انقلاب روسیه بکار گرفته شده بود به اصولی جهانشمول برای انقلاب جهانی پرولتاریا، حمله کرده بود. نمایندگان باقیمانده‌ی این گرایش چپ، برای اقدام به حمله‌ای به همان نسبت بی‌امان علیه تلاش متشابه بلشویک‌ها جهت بکارگیری اصول فلسفی لنین در مقیاسی جهانی بمنزله تنها دکترین مارکسیسم انقلابی حقیقی، کندکاری داشتند. بالاخره در اینجا [کتاب پانه کوک]، سی سال پس از نخستین انتشار (روسی) کتاب لنین، و یازده سال بعد از ظهور نخستین ترجمه‌ی آلمانی و انگلیسی‌اش، نخستین بازبینی نقادانه‌ی نوشته‌ی لنین در باره فلسفه ماتریالیستی مارکسیسم وجود دارد که توسط شخصی نوشته شده که برای این وظیفه‌ی خاص، بی‌تردید و بنا به علل عدیده، واجد شرایط‌تر از همه‌ی مارکسیست‌های کنونی دیگر است.¹ حتی با این وجود، امید کمی وجود دارد به اینکه این نخستین نقد مهم فلسفه‌ی لنین حتی بدست آن اقلیت‌های نسبتاً کوچک مارکسیست‌های انقلابی (که این نقد عمدتاً برای آنها نگاشته شده) برسد. این نقد تحت نام مستعار تقریباً ناشناخته، و بویژه، تاکنون فقط بشکل دستنوشته‌ی کپی شده (بشکل استنسیل) وجود دارد.

پس یک فاصله قابل ملاحظه‌ی زمانی در هر دو سمت آن مبارزه‌ی جهانی، بین مارکسیسم چپِ رادیکالِ اروپای غربی از یک سو و بلشویسم روسی از سوی دیگر، وجود داشت تا کمپ‌های متخاصم دریابند که تقابل‌های سیاسی، تاکتیکی و سازمانی‌شان، در تحلیل نهائی، بستگی به آن اصول عمیق‌تری داشته است که تاکنون در گرماگرم مبارزات عملی نادیده گرفته شده بودند، و لذا نمی‌توانستند به تمام معنا روشن شوند مگر اینکه به اصول فلسفی زیربنائی بازگشته شود. به نظر می‌رسد که انگار حتی در اینجا نیز هگل پیر حق داشت وقتی گفت که «پرنده‌ی می‌نروا* وقتی روز به پایان می‌رسد، پروازش را شروع می‌کند.» از این اما نتیجه نمی‌شود که این آخرین «فاز فلسفی»ی جنبش اجتماعی که در دوران معینی جریان می‌یابد، در عین حال، باید بالاترین و مهم‌ترین فاز هم باشد. از نقطه نظر پرولتری، نبرد فلسفی نظرات، نه اساس بلکه صرفاً یک شکل گذرای ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی انقلابی است که توسعه‌ی تاریخی عصر ما را رقم می‌زند.

لنینیسم در مقابل ماخیسیم

غیر ممکن است که بتوان در یک مقاله‌ی تنها به نتایج مهم و فراوان این جزوه‌ی استادانه نوشته شده [لنین بمشابه

¹ Anton Pannekoek, Lenin als Philosoph. Kritische Betrachtung der philosophischen Grundlagen des Leninismus. Bibliothek der "Ratekorrespondenz" No. 1. Ausgabe der Gruppe Internationaler Kommunisten in Holland. (112 pp.: 30 cents.) Distribution in U.S.A. through Council Correspondence, P.O. Box 5343, Chicago, Ill

* Minerva الهه‌ی خرد، دانش و مهارت‌های فنی و اختراعی در اسطوره‌ی روم باستان - م

فیلسوف] پرداخت. پانه کوک بعد از توضیحی روشن و کوتاه در باره‌ی توسعه‌ی مارکسیسم از زمان مارکس و ماتریالیسم بورژوائی اولیه، بطور بی‌نقصی مضمون واقعی تلاش‌های تئوریک جوزف دیتزگن از سوئی، و از سوی دیگر، دانشمندان بورژوائی مثل ماخ و آوناریوس (Avenarius) جهت بهبود کارهای اسلاف خود، با تکمیل تصویر ماتریالیستی‌شان از جهان عینی و با تکمیل تصویر همسان از خود فرآیند دانش، را بازگو می‌کند. او تحریفات شگفت‌انگیز تئوری‌های این دسته‌ی اخیر [ماخ و آوناریوس] که در نوشته‌ی سراسر غرضمند و انحرافی لنین انجام گرفته را قاطعانه نشان می‌دهد. تا آنجا که ما اطلاع داریم چنین گزاره‌ی استادانه‌ای در مورد مضامین اصلی علمی اثر ماخ و آوناریوس، آنگونه که در ۲۵ صفحه از این کتاب که به تئوری آنان اختصاص داده شده است، وجود ندارد. همینطور چنین باطل‌سازی قدرتمندی هم در مورد اشتباهات نابخردانه‌ی لنین و دنباله‌روانش (در رابطه با نقد ساده لوحانه‌شان از تعاریف علمی مدرن مفاهیمی چون «ماده»، «انرژی»، «قوانین طبیعت»، «ضرورت»، «فضا»، «زمان» و غیره، از نقطه نظر باصطلاح «عقل سلیم» که در واقع در غالب موارد چیزی نیست جز تکرار تئوری‌های فیزیکی اعصار گذشته‌ی پیشرفت علم) وجود ندارد. (درضمن، به همین دلیل بود که فردریش انگلس باصطلاح عقل سلیم را قبلاً بعنوان «بدترین نوع تمام متافیزیک‌ها» توصیف کرده بود.)

معهدا، این فقط یک جنبه، و احتمالاً نه مهمترین جنبه‌ی بررسی نقادانه‌ی پانه کوک در مورد اثر لنین است. ضعف اصلی حمله‌ی لنین به ماخیسم فقط غیرمنصفانه بودن عمومی‌اش، تصویر یکسره غلط از رویکرد اساساً ماتریالیستی نهفته در فلسفه نوین پوزیتیویستی، و ناآگاهی کامل از دستاوردهای واقعی از زمان مارکس و انگلس به این سو در حوزه‌ی علوم مدرن فیزیکی نیست. ضعف اصلی نقد «ماتریالیستی» لنین از آنچه که او گرایش ایده‌آلیستی (خودانگارانه (solipsistic)، رازگونه‌گی و عرفان، و در تحلیل نهائی، صاف و ساده مذهبی و ارتجاعی) نهفته در تئوری‌های شبه ماتریالیستی و شبه علمی ماخ و پیروانش می‌خواند، ناتوانی خودش از فراتر رفتن از محدودیت‌های ذاتی ماتریالیسم بورژوائی است. هرچه بیشتر از برتری ماتریالیسم مارکسیستی «مدرن» نسبت به رویکرد ماتریالیست‌های بورژوائی اولیه که به لحاظ فلسفی تجریدی و عمدتاً طبیعت‌گرایانه بود صحبت می‌کند، بیشتر نشان می‌دهد که او هنوز این تفاوت بین ماتریالیسم کهنه و نو را نه تفاوتی در نوع که تفاوتی در میزان درک می‌کند. حداکثر، «ماتریالیسم مدرن»ی که توسط ماکس پی‌ریخته شده بود را بعنوان ماتریالیسمی «بی‌نهایت غنی‌تر در مضمون، و بطور غیرقابل قیاسی محکم‌تر از تمام اشکال پیشین ماتریالیسم»^۲ توصیف می‌کند. او هیچگاه تفاوت بین «ماتریالیسم تاریخی» مارکس و «اشکال پیشین ماتریالیسم» را بمنزله تقابل گریزناپذیری که از تضاد واقعی بین طبقات برخاسته اند درک نکرد، بلکه در عوض آنرا بعنوان بیانی کمابیش رادیکال از یک جنبش پیوسته انقلابی می‌فهمید. از اینرو، نقد «ماتریالیستی» لنین به ماخ و ماخی‌ها، از نظر پانه کوک، عمدتاً بعلت آنکه لنین به تلاش‌های بورژوا-طبیعت‌گرانه‌ی آنها، نه از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی طبقه پرولتاریای کاملاً توسعه یافته بلکه از منظر یک ماتریالیسم عملی بورژوائی و کمتر توسعه یافته حمله کرده بود، حتی در مقاصد صرفاً تئوریک خود شکست خورد.

این داوری در باره‌ی فلسفه ماتریالیستی لنین در سال ۱۹۰۸، با پیشرفت‌های بعدی تئوری فلسفی لنین (که در اینجا

² See: Lenin, Collected Works, Vol. XIII, International Publishers. New York 1927: p. 291.

بدان پرداخته نمی‌شود) به اثبات رسید.

نوشته‌های فلسفی بعد از ۱۹۱۴ لنین که اخیراً توسط انستیتو مارکس-انگلس-لنین منتشر شده اند، نخستین جوانه‌های آن معنای ویژه‌ی اندیشه فلسفی هگل را نشان می‌دهند که «فلسفه‌ی ماتریالیستی»ی لنین (در طی آخرین فازهای فعالیت لنین و پس از مرگ وی) بخود گرفت. احیای با تأخیر کل آنچه که قبلاً طرد دیالکتیک ایده‌آلیستی هگل بود، به جوش دادن ماتریالیسم بورژوائی کهنه با خواسته‌های صوری یک گرایش ظاهراً ضدبورژوائی و انقلاب پرولتری، و پذیرش آن از سوی لنینیست‌ها کمک کرد. درحالی‌که در فازهای آزمون، برغم فقدان روشنی کافی، هنوز ماتریالیسم تاریخی بعنوان شکل متفاوتی از «اشکال پیشین ماتریالیسم» فهمیده می‌شد، اکنون تأکید از ماتریالیسم «تاریخی» به ماتریالیسم دیالکتیک، تغییر یافته بود یا آنطور که لنین در آخرین ادای سهم خود در رابطه با این موضوع می‌گفت، به «کاربرد ماتریالیستی دیالکتیک (ایده‌آلیستی) هگل». از اینرو، کل چرخه، نه تنها اندیشه ماتریالیستی بورژوائی، بلکه تمام افکار فلسفی بورژوائی از هولباخ تا هگل عملاً در فاز حاکم بر جنبش مارکسیستی روسی تکرار شدند -- جنبشی که از پذیرش ماتریالیسم فوئرباخ و قرن هجدهمی توسط پلخانف و لنین در دوران پیشا جنگ، تا تقدیر لنین از «ایده‌آلیسم تیزهوش» هگل و فیلسوفان دیگر بورژوائی قرن ۱۹ نسبت به «ماتریالیسم نادان» فیلسوفان اولیه‌ی قرن ۱۸، گذار کرد.^۳

تأثیر کنونی فلسفه ماتریالیستی لنین

پانه کوک در آخرین بخش‌های جزوه‌اش به اهمیت تاریخی و عملی جنبه‌های ویژه‌ی تئوریک فلسفه ماتریالیستی لنین چنانکه در فصول پیشین بحث شده بود می‌پردازد. او ضرورت تاکتیکی مبارزه‌ی بی‌رحمانه‌ی لنین علیه بلشویک چپ، بوگدانف و دیگر پیروان صریح نظرات ماخ را کاملاً برسمیت می‌شناسد؛ کسانی که علیرغم نیت خوب انقلابی‌شان در واقع وحدت را به خطر انداخته و انرژی انقلابی ثابت شده‌ی حزب مارکسیستی را با تجدید نظر در مورد ایدئولوژی ماتریالیستی «تک بنی» اش تضعیف کرده بودند. در واقع پانه کوک در ارزیابی مثبت‌اش از تاکتیک فلسفی لنین در ۱۹۰۸ به نوعی (حتی در یک بازنگری تحلیلی از گذشته) بیش از آنچه که برای این نویسنده قابل توجیه است پیش می‌رود. اگر او در بازبینی نقادانه‌اش از مبارزه‌ی ضد ماخیستی لنین، در مورد گرایشاتی که توسط ماخیست‌های روسی و نیز همسان‌های آلمانی‌شان نمایندگی می‌شد تحقیق کرده بود ممکن بود از درستی بی‌خدشه‌ی رفتار لنین در مبارزات ایدئولوژیک ۱۹۰۸ با توجه به یک رویداد بعدی دوری می‌جست. وقتی لنین بعد از ۱۹۰۸ با اپوزیسیون ماخیستی که در خود کمیته مرکزی حزب بلشویک سر برآورده بود تصفیه حساب کرد، کل آن ماجرا را تمام شده تلقی نمود. در مقدمه‌ی چاپ دوم روسی کتاب‌اش در سال ۱۹۲۰، لنین به این واقعیت اشاره می‌کند که «هیچ فرصتی برای سنجش آخرین آثار بوگدانف» نداشته است؛ اما با آنچه که توسط دیگران به وی گفته شده بود، کاملاً مجاب شده که «بوگدانف تحت لوای "فرهنگ پرولتری" نظرات بورژوائی و ارتجاعی را عرضه می‌کند». لنین با این‌وجود او را تحویل

³ See: Lenin. Aus dem Philosophischen Nachlass, Exzerpte and Randglossen. German ed. Berlin, 1932; p. 212.

پلیس سیاسی (اداره سیاسی دولت G.P.U) نداد که بلافاصله برای جرم وحشتناکش اعدام شود. در آن روزهای پیشا-استالینی، او کاملاً راضی بود به اینکه اعدام روحی وی را به کارکنان خوب و قابل اعتماد حزبی که مقالاتشان ضمیمه‌ی کتاب‌اش شده بود واگذار کند. در نتیجه ما از لنینیست وفادار، و. آی. نوسکی (V. I. Nevsky) می‌فهمیم که بوگدانف نه تنها بطور غیرنادم بر اشتباهات پیشین ماخیزی‌اش پافشاری می‌کرد، بلکه حتی یک جرم جدید و چشمگیرترِ قصور را نیز بر آنها افزود. نوسکی گزارش می‌دهد که «وضعیت عجیبی» بود که بوگدانف در تمام نوشته‌هایش در مورد موضوعات تئوریک و مسائل مربوط به فرهنگ پرولتاریائی که در طی دوران دیکتاتوری پرولتاریا منتشر شد، هیچوقت حتی کلامی هم در باره‌ی «تولید و سیستم اداره آن در طی دیکتاتوری پرولتاریا نگفته، همانطور که کلامی هم در مورد خود دیکتاتوری نگفته است». این واقعیت در حقیقت خصلت اصلاح نشده و غیرقابل اصلاح بودن آن گناهکار «ایده‌آلیست» در مقابل تمام اصولی که اساس فلسفه‌ی ماتریالیستی لنین و پیروانش است را ثابت می‌کند. ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم که تعاریف بوگدانف از جهان فیزیکی، مثل «تجربه‌ی اجتماعاً سازمان‌یافته»ی ماده که «چیزی نیست جز مقاومت در برابر کوشش‌های کار مشترک»، و طبیعت بعنوان «چشم‌انداز شکوفنده‌ی تجربه کار»، برآستی یک راه‌حل ماتریالیستی و پرولتاریائی برای مساله‌ای که از سوی مارکس در تره‌ایش در باره‌ی فوئرباخ در ۱۸۴۵ مطرح شد را در بر دارد -- یعنی آنجا که مارکس گفت: «نقص اصلی تمام ماتریالیسم تاکنون موجود این بوده است که جهان معین، واقعیت، و احساسات، صرفاً بشکل ابژه یا بشکل تفکری و نه بطور سوژکتیو مثل فعالیت احساسی انسان یا مثل پراتیک انقلابی، درک می‌شد». نکته‌ی واقعی اینست که ما نباید تحت هیچ شرایطی، چه امروز، و چه حتی بطور بازنگرانه، کوچکترین امتیازی به آن سفسطه‌ی اساسی‌ای بدهیم که ذاتی مبارزه‌ی فلسفی لنین علیه ماخیزم است و وفادارانه از سوی پیروان مادون‌اش در مبارزه‌شان علیه تلاش‌های ماتریالیستی پوزیتیویسم علمی امروزه تکرار می‌شود.

این سفسطه آنست که گویا خصلت پیکارجوی یک تئوری ماتریالیستی انقلابی علیه نفوذ تضعیف‌کننده‌ی گرایش‌اتر تئوریک ظاهراً متخاصم دیگر، می‌تواند و باید به هر وسیله‌ای، تا حد پیشگیری از تغییراتی که توسط نقد بیشتر فراتر علمی و تحقیقاتی الزامی شده، حفظ شود. این درک مغلطه‌آمیز سبب شد که لنین از بحث در مورد ارزش‌های آن مفاهیم و تئوری‌های نوین علمی طفره رود. مفاهیم و تئوری‌هایی که با قضاوت وی ارزش مسلم مبارزاتی آن فلسفه‌ی ماتریالیستی انقلابی (هرچند نه ضرورتاً انقلابی پرولتاریائی) را به خطر می‌انداخت. یعنی آن فلسفه‌ای که حزب مارکسیستی او، کمتر از مارکس و انگلس و بیشتر از آموزگاران فلسفی‌شان یعنی از ماتریالیست‌های بورژوائی از هولباخ تا فوئرباخ گرفته تا مخالف ایده‌آلیست‌شان، یعنی فیلسوف دیالکتیک هگل اتخاذ کرده بود. او، با ترجیح استفاده‌ی فوری عملی از یک ایدئولوژی مفروض برای حقیقت تئوریک آن در جهانی متغیر، به سلاح‌هایش چسبید. این موضع جزمی، در ضمن، به موازات پراتیک سیاسی لنین پیش می‌رود؛ و منطبق با اعتقاد تغییرناپذیر ژاکوبینی‌اش است که یک شکل سیاسی مفروض (یک حزب، یک دیکتاتوری، یا یک دولت) را برای اهداف انقلاب بورژوائی گذشته مفید یافته بود و لذا گوئی می‌توان بعنوان چیزی مفید برای اهداف انقلاب پرولتاریائی نیز بدان اتکا نمود. لنین هم در فلسفه ماتریالیستی انقلابی‌اش و هم در سیاست‌های ژاکوبینی‌اش، این حقیقت تاریخی را از خودش پنهان می‌دارد

که انقلابش در روسیه، برغم کوششی موقتی جهت از میان برداشتن محدودیت‌های ویژه‌اش در رابطه با پیوند با جنبش انقلابی همزمان طبقه پرولتاریا در غرب، مجبور شد در واقع خلف متاخر انقلاب عظیم بورژوائی در گذشته باشد.

از حمله‌ی تند فلسفی لنین بر امپریوکریتیسیسم و پوزیتیویسم «ایده‌آلیستی» ماخ و آوناریوس تا نقد پالایش یافته‌ی علمی از آخرین تحولات درون اردوی پوزیتیویست‌ها که در سال ۱۹۳۸ در فصلنامه‌ی بسیار بافرهنگ حزب کمونیست انگلستان منتشر شد، راه درازی است.^۴ معهداً، در بستر این حمله‌ی نقادانه بر پیشرفته‌ترین شکل افکار پوزیتیویستی مدرن، سفسطه‌ی قدیمی لنینیستی قرار دارد. نقاد خود را از مقید کردن به هرگونه مکتب فکری فلسفی، با دقت برحذر می‌دارد. او به احتمال بسیار قوی با لودویگ ویتگنشتین (Ludwig Wittgenstein) که در آخرین دوره‌ی فلسفی‌اش به فلسفه بمثابه بیماری قابل درمان (بجای یکرشته مساله) پرداخته بود، موافق است. با این وجود، علیه پوزیتیویسم مدرن او کل استدلالش را بر این فرض بنا می‌نهد که مبارزه شدیدی که توسط پوزیتیویسم پیکارجوی قدیمی علیه تمام فلسفه انجام گرفت، بر این واقعیت استوار بود که این پوزیتیویسم قدیمی خودش از مرام فلسفی مجزائی شروع کرده بود. از اینرو وقتی که آخرین و از برخی جوانب علمی‌ترین مکتب «پوزیتیویست‌های منطقی» (چنانکه توسط آر. کارنپ R. Carnap بیان شده) اخیراً از تلاش «فلسفی» برای ایجاد «یک سیستم همگن قوانین برای کل علوم» بطور موقت دست برداشت، و بجای آن روی وظیفه‌ی متواضعانه‌تر «وحدت زبان علوم» متمرکز شد^۵، از استدلال ارائه شده توسط منتقدان شبه-لنینیستی‌شان نتیجه می‌شود که توسط همان فرآیندی که آنها پایه‌های پیشین فلسفی خود را ترک گفتند، باید ضرورتاً از شدت جنگ صلیبی مبارزه‌ی ضد فلسفی پیشین خود نیز بکاهند. این منتقدان می‌گویند «پوزیتیویستی که هرگونه پشتوانه‌ی فلسفی را با فریادهای چرند گستاخانه مختل می‌کرد، اکنون به آنجا سقوط کرده که بگوید در ملایم‌ترین و بی‌آزارترین شیوه، یاوه زبان من است». دیدن اینکه این استدلال می‌تواند بطور مضاعف استفاده شود ساده است: بعنوان حمله‌ی تئوریک علیه سردرگمی بین فلسفه و علم که شالوده‌ی فازهای اولیه‌ی پوزیتیویسم بود، و همچنین بعنوان یک توجیه پراتیک برای برپا نگهداشتن اساس فلسفی آن، و علیرغم اینکه نامعقولی علمی‌اش با تاخیر کشف شده است. با اینوجود، کل بحث بر مبنای هیچ استدلال محکم منطقی یا تجربی بنا نشده است. بورژوای فرهیخته‌ی مدرن و یا یک مارکسیست نیازی ندارد که به منظور حفظ «پیکارجویی» مداوم و کامل‌اش در نبرد خود به یک «فلسفه»ی منسوخ (پوزیتیویستی یا ماتریالیستی) بچسبد، یعنی چیزی که ضرورتاً در تمام اشکال نظری سیستم «ایده‌آلیستی»‌اش، در طی قرن گذشته تحت عنوان «فلسفه» وسیعاً (گرچه نه کاملاً) ایدئولوژی جامعه‌ی مدرن را جایگزین ایمان مذهبی قرون وسطائی کرد.

پانه کوک، گرچه کاملاً از باور به نیاز برای یک «فلسفه‌ی مارکسیستی» در مبارزه انقلابی طبقه پرولتاریای مدرن دست بر نمی‌دارد، اما به این واقعیت واقف است که «ماتریالیسم» لنینیستی امروزین برای کمک به این مقصود مطلقاً نامناسب است. [این «ماتریالیسم»] در عوض پایه‌ی ایدئولوژیک مناسبی است برای جنبشی که دیگر اساساً نه ضد سرمایه‌داری بلکه صرفاً «ضد ارتجاع» و «ضد فاشیست» است که اخیراً توسط احزاب کمونیست در سراسر جهان

⁴ See: M. Black. The Evolution of Positivism. The Modern Quarterly, vol. 1. No. 1. London 1938

⁵ See: R. Carnap. Logical Foundations of the Unity of Science, 1938.

تحت شعارهای جدید «جبهه خلق» یا در مواردی «جبهه ملی» باب شده است. این ایدئولوژی لنینیستی امروزی احزاب کمونیست که در اصول با ایدئولوژی سنتی حزب سوسیال دموکراتیک سابق همسان است، دیگر بیانگر هیچ اهداف ویژه‌ی طبقه کارگر نیست. طبق نظر پانه کوک، این ترجیحاً بیان طبیعی اهداف طبقه نوینی از اندیشوران است، یعنی، ایدئولوژی‌ای که اقشار گوناگون متعلق به این باصطلاح طبقه نوین به محض رهائی از نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی در حال زوال، به احتمال زیاد آنرا خواهند پذیرفت. اگر این گفته به عبارت فلسفی برگردانده شود، به معنای آنست که «ماتریالیسم نوین» لنین ابزار عظیمی است که اکنون توسط احزاب کمونیست بکار گرفته می‌شود تا بکوشند یک بخش مهم بورژوازی را از مذهب سنتی و فلسفه‌های ایده‌آلیستی‌ای که توسط اقشار بالائی تاکنون حاکم بورژوازی برپا شده، جدا سازند و آن بخش را به سیستم برنامه‌ریزی دولتی صنعت که برای کارگران صرفاً به معنای شکل دیگری از برده‌گی و استثمار است جلب کنند. این، از نظر پانه کوک، اهمیت حقیقی فلسفه‌ی ماتریالیستی لنین است.